



الف : صلاحیت موضوعی :

ICC تنها نسبت به چهار جرم صلاحیت رسیدگی دارد و آنها عبارتند از : جنایات علیه بشر - نسل کشی (نسل زدایی) - جنایات جنگی و تجاوزات ارضی البته این جرم حداقل تا ۷ سال دیگر قابل رسیدگی نیست ، چرا که در هنگام تهیه اساسنامه دیوان ، کشورها دارای حق و تو در شورای امنیت ، تجاوز ارضی را در صلاحیت خود می دانستند و مخالف ورود آن به جرائم تحت صلاحیت ICC بودند . لذا تصمیم بر آن شد که آنرا در اساسنامه ذکر کنند ولی صلاحیت ICC را نسبت به آن ، معلق قرار دهند تا زمانی که با اصلاح اساسنامه ، حدود و ثغور این جرم معلوم شود ، البته بطوریکه با منشور ملل متحد تعارض و تضادی نداشته باشد .

جنایات جنگی نیز تبصره ای دارد و می توان در مورد آن حق شرط قرار داد (این تنها موردی است که اساسنامه دیوان ، حق شرط را پذیرفته است و در بقیه موارد آن ، حق شرط پذیرفته نیست .) دولت ها حق دارند صلاحیت دیوان را در رسیدگی به جنایات جنگی تا ۷ سال پس از لازم الاجرا شدن اساسنامه نپذیرند و احتمال دارد در اصلاحات اساسنامه که بعد از ۷ سال انجام می شود ، این ۷ سال تمدید شود . در ورای این مسئله ادله و انگیزه های

بدان معناست که دعوا در صورتی در دیوان پذیرفته می شود که دارای دو شرط باشد . اولاً موضوع از اهمیت برخوردار باشد ، پس دادگاه به دعاوی بی اهمیت ، رسیدگی نمی کند . ثانیاً پرونده در دادگاه داخلی رسیدگی نشده باشد یا در حال رسیدگی نباشد . این بحث ، اصل صلاحیت تکمیلی دادگاه نام دارد و طبق آن ، صلاحیت دادگاه ، نسبت به محاکم داخلی ، صلاحیت تکمیلی است . (در دو مورد ، «یوگسلاوی» و «رواندا» اصل تفوق در صلاحیت ، حاکم بود . چرا که در آنها ، دیوان توسط شورای امنیت ایجاد شده بود و در اجرای فصل ۷ منشور ، نسبت به محاکم داخلی کشورها ، صلاحیت خود را تحمیل می کند) در حالی که ICC مبتنی بر یک معاهده و بر اساس رضایت دولت ها است و آنها نیز حاضر نیستند با معاهده ، عضو دادگاهی شوند که صلاحیت کیفری آنها را در رابطه با پرونده های کیفری محدود کند بلکه حداکثر حاضرند بپذیرند که جنایاتی در سطح دنیا صورت می پذیرد که به دلیل عدم توانایی یا عدم تمایل دولتها تعقیب نمی شوند توسط نهادهای به آنها رسیدگی شود . اصل صلاحیت تکمیلی علاوه بر مقدمه ، در برخی مواد اساسنامه هم تأکید شده است (مثل ماده ۱۷) . پس اگر پرونده قبلاً در محاکم داخلی رسیدگی شده یا در حال رسیدگی باشد ، قطعاً دیوان نمی تواند به آن موضوع داخل شود ، مگر این که معلوم شود محاکمه انجام شده ، محاکمه ای صوری و به قصد فراری دادن متهم از تعقیب کیفری بین المللی بوده و یا احساس شود که محاکمه بی طرفانه نبوده است .

موضوع «صلاحیت» در چند بعد قابل بررسی است :

یکی از نهادهایی که شناخت آن برای دانشجویان حقوق ، بسیار لازم است ، ICC است ، چون ابهامات پیرامون آن بسیار است و صلاحیت ها و جایگاه دیوان برای برخی ، مشخص نیست .

مباحث پیرامون دیوان را در چند بخش پی می گیریم :

۱- صلاحیت دادگاه :

طبق اساسنامه دیوان «قابلیت پذیرش» با «صلاحیت» متفاوت است . «قابلیت پذیرش»

دیوان کیفری بین المللی

مروری بر اساسنامه

خلاصه ای از سخنرانی دکتر حسین میرمحمد صادقی

در جمع دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع)

تهیه و تالیف : سید محمد هادی راجی



آنچه در نسل کشی مهم است، قصد خاص از بین بردن یک گروه قومی ، ملی ، نژادی و مذهبی است .

سیاسی وجود دارد . چون دولت ها خود را در معرض ارتکاب جنایات جنگی می دیدند و هر آن احتمال می رود که جنگی صورت پذیرد و سربازان آن کشور وارد جنگ شوند. ولی اصلاً تصور نمی کردند که مسئولان و فرماندهان آنها روزی جنایات علیه بشر یا نسل کشی را مرتکب شوند . به همین دلیل هم ماده ۸ اساسنامه که به احصاء جنایات جنگی می پردازد ، طولانی ترین ماده و مشتمل بر چندین صفحه است ولی مواد ۶ و ۷ که پیرامون جنایات علیه بشریت و نسل کشی است ، هرکدام حدود نصف صفحه هستند. چون دولت ها خود را در معرض جرائم جنگی می دیدند و لذا سعی داشتند حدود و ثغور این جرم را کاملاً مشخص کنند تا هیچ چیز مبهمی باقی نماند .

پس در عمل ، تنها دو جرم جنایات علیه بشریت و نسل کشی بیشتر در ICC مطرح می شوند که هرکدام در یک ماده اساسنامه دیوان بحث شده اند . نسل کشی عبارتست از قتل ، ایراد صدمه شدید جسمی یا روحی ، قرار دادن عمدی اعضای یک گروه در شرایطی که موجب زوال آنها شود ، جلوگیری از تولد و تناسل میان آنها و انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر .

آنچه در ارتکاب این جرم بسیار مهم است ، سوء نیت خاصی است که باید وجود داشته باشد و آن ، قصد از بین بردن همه یا بخشی از یک گروه قومی ، ملی ، نژادی یا مذهبی است. این چهار گروه در پرونده ای به نام «آکیسو» در دیوان رواندا تعریف شدند .

گروه ملی ؛ مجموعه ای از افراد است که رابطه حقوقی شهر و نندی مشترک با هم دارند - گروه قومی ؛ مجموعه ای است که اعضای آن از زبان یا فرهنگ مشترک برخوردارند - گروه نژادی ؛ گروهی است مبتنی بر ویژگیهای جسمانی وراثتی که معمولاً با ناحیه خاصی بدون در نظر گرفتن عوامل زبانی ، فرهنگی ، ملی یا مذهبی مرتبط است - گروه مذهبی ؛ مجموعه ای است که اعضای آن از مذهب یا

شیوه عبادی واحدی تبعیت می کنند . دلیل این که چرا تنها از این چهار گروه حمایت شده ، این است که این چهار گروه از ثبات و دوام نسبی برخوردار اند و ورود افراد به آن معمولاً غیر اختیاری است یعنی کسی با اختیار خود عضو گروه ملی ، مذهبی ، قومی یا نژادی نشده است . پس در تشخیص ارتکاب نسل کشی ، این سوء نیت خاص ، بسیار مهم است .

جنایات علیه بشریت عبارتند از : قتل ، ریشه کن کردن ، به بردگی گرفتن ، اخراج یا کوچ اجباری جمعیت ، محبوس ساختن ، ایجاد محرومیت شدید از آزادی ، شکنجه ، تجاوز جنسی و جرائم مرتبط با آن ، ناپدید کردن اجباری اشخاص .

(در اعلامیه ای هم که در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل متحد صادر شد ، ناپدید کردن اجباری اشخاص از زمره جنایات علیه بشریت شمرده شده است .) در جنایات علیه بشریت (بر خلاف نسل کشی که عنصر معنوی آن مهم بود) عنصر مادی اهمیت بسیاری دارد و آن اینکه باید گسترده (مشتمل بر قربانیان متعدد) یا سازمان یافته (بر اساس طراحی و نقشه و برنامه ریزی قبلی) باشد و با سیاست یا رویه دولت هماهنگ باشد . قابل ذکر است که در هنگام تهیه اساسنامه ، برخی کشورها ، بر گسترده‌گی «و» سازمان یافته بودن تأکید داشتند و برخی بر گسترده‌گی «یا» سازمان یافته بودن تأکید می کردند ، که در نهایت نظر گروه دوم تصویب شد .

شاید در حال حاضر ، ایراد محدود بودن نسل کشی به چهار گروه خاص زیاد مهم نباشد . چون اکثر موارد آن تحت عنوان جنایات علیه بشریت نیز قابل پیگیری است مخصوصاً از زمانی که رابطه جنایات علیه بشریت با جنگ قطع شد . زیرا پیش از این جنایات علیه بشریت را تنها در زمان جنگ قابل ارتکاب می دانستند و لذا اقدامات گسترده علیه گروه های اجتماعی و سیاسی در زمان صلح نه جنایات علیه بشریت بود و نه نسل کشی .

ب : صلاحیت زمانی :

صلاحیت دیوان نسبت به هر دولت ، از زمان پیوستن آن به اساسنامه است . کشورهایی که همان ابتدا به اساسنامه پیوستند ، از زمان لازم الاجرا شدن اساسنامه و آنها که پس از آن ، به اساسنامه می پیوندند در اولین روز ماه بعد از شصتمین روز تودیع سند الحاق ، تحت صلاحیت دیوان قرار می گیرند ، مگر این که خود دولت ، اساسنامه را عطف بما سابق کند که البته اساسنامه در دوره قبل از ژوئیه ۲۰۰۲ قابلیت اجرا نمی کند چرا که خود اساسنامه ICC ، از این تاریخ ، لازم الاجرا شد لذا است که نمی توانیم پرونده سلاح های شیمیایی آلمان یا جنایات صدام در قبال ایران و کویت را تحت هیچ شرایطی در دیوان مطرح کنیم ، چون مربوط به ۱۵-۲۰ سال پیش بوده است .

مبانی صلاحیت :

در مسائل مدنی ، صلاحیت تقنینی از صلاحیت قضائی جدا نیست . یعنی لزوماً دادگاه صالح با قانون صالح یکی نیستند . مثلاً ممکن است در دادگاه ایران ، حقوق خانواده انگلیس ، اجرا شود . ولی در مسائل کیفری ، صلاحیت تقنینی و قضائی حتماً یکسان است . یعنی اگر دادگاه کشوری صالح باشد ، حتماً قانون همان کشور هم صالح خواهد بود . البته استثنائات نادری وجود دارد . مثلاً ماده ۵۱۶ ق.م.ا مجازات سوء قصد به مقامات سیاسی خارجی را همان مجازات سوء قصد به مقامات داخلی دانسته است ، مگر در جایی که مجازات این جرم در آن کشور ، کمتر از ایران باشد . در این صورت ، مجازات مذکور در قانون همان کشور ، اجرا می شود . لذا این یک اصل است که اگر دادگاهی صالح بود ، قانون کشور دیگری در آن مورد ، صلاحیت نخواهد داشت . در دیوان ، انواع صلاحیت های مختلفی مطرح است که آنها را بیان نمی کنیم و به این مطلب می رسیم که چه کسانی صلاحیت طرح دعوا را در دیوان دارند . در اساسنامه آمده است که تنها نهادهای زیر می توانند دعوا را به دیوان





بینی و تحمیل هر نوع مجازات نامعین (مثل حبس ابد) را مخالف حقوق بشر دانسته اند. ولی در اساسنامه دیوان تنها دو مجازات ۳۰ سال حبس و حبس ابد پیش بینی شده است. بعضی کشورهایی که با این تعارض روبرو بودند با این تفسیر که آنچه در قانون اساسی آمده، راجع به منع حبس ابد در قوانین داخلی است و مانع پیوستن به اساسنامه ای که حبس ابد در آن پیش بینی شده است، نمی باشد، تعارض را از میان بردند.

در قانون اساسی برخی کشورها، تعدادی از مقامات، حق عفو دارند ولی در اساسنامه دیوان، عفو تنها در دست قضات دیوان است نه مقامات کشورها. این تعارض را نیز با این تفسیر، حل کرده اند: آنچه در قانون اساسی آمده مربوط به عفو در داخل کشور است و مانع پیوستن به اساسنامه ای که عفو از سوی مقامات را به رسمیت نمی شناسد، نیست. از طرفی دولت ها مجبور نیستند محکومین دیوان را جهت اجرای مجازات در زندان های خود بپذیرند تا مشکل عدم شمول عفو مقامات داخلی در مورد آنها پدید آید.

بر اساس اساسنامه دیوان، دادستان حق دارد حتی بدون در جریان نهادن مقامات کشوری، در قلمرو کشورهای عضو، تحقیقات نماید. این مسئله بر اساس قانون اساسی برخی کشورها، خلاف حاکمیت ملی شناخته می شود.

در برخی کشورها، قانون اساسی ملاحظات حقوق بشری را بطور عام مطرح کرده است. یکی از مصادیق آن، لزوم وجود هیأت منصفه است در حالی که در دیوان، هیأت منصفه وجود ندارد. این تعارض را هم این طور حل کرده اند که اصلاً در دیوان، حضور هیأت منصفه ضروری نیست چون اصولاً هیأت منصفه برای محاکمات داخلی لازم است تا در آنها به حق متهم ظلم نشود. چون در آنها دادستان و قاضی هر دو وابسته به حاکمیت اند و اقتدار بیشتری دارند ولی در دیوان دادستان و متهم موضعی برابر دارند و لذا نیازی به حضور هیأت منصفه در آن نیست.

از آنجا که معاهداتی که دولت ایران به آن می پیوندد، مانند قانون داخلی است و باید روند قوانین داخلی (اعم از تصویب در مجلس، تأیید شورای نگهبان و...) را طی کند، معاهدات نباید با شرع و قانون اساسی مغایرت داشته باشد. از مجموع ایرادات فوق، اشکال و تناقض عمده ای در قانون اساسی ایران یافت نمی شود: مرور زمان توسط شورای نگهبان

آن افزودند که فرانسه می تواند صلاحیت دیوان کیفری بین المللی را بپذیرد. بعضی کشورها، با تفسیری که از سوی دادگاه قانون اساسی خود ارائه دادند، تعارض را حل کردند. برخی نیز ماده تعارض را اصلاح نکردند بلکه استثنایی بر آن افزودند که مورد دیوان، مشمول استثناء شود و معدودی از کشورها هم با این استدلال که تعارض موجود، در عمل مشکلی را ایجاد نمی کند، بدون فوت وقت، اساسنامه دیوان را پذیرفتند و اصلاح قانون اساسی خود را به بعد موکول کردند.

اهم تعارضات موجود بین قانون اساسی کشورها با اساسنامه دیوان بدین گونه بود:

در نظر گرفتن مصونیت برای سران دولت یا سایر مقامات در قانون اساسی آن کشور در حالی که ماده ۲۷ اساسنامه صراحتاً می گوید: هیچ مصونیتی در دیوان پذیرفته نیست و نمی توان در دیوان به مصونیت، استناد کرد.



در قانون اساسی برخی کشورها، مرور زمان در امور کیفری پیش بینی شده است ولی ماده ۲۹ اساسنامه، مرور زمان را شامل جرائم مشمول اساسنامه و صلاحیت نمی داند.

در برخی کشورها، منع استرداد اتباع، در قانون اساسی پیش بینی شده است، در حالی که در ماده ۸۸ اساسنامه آمده است که اعضا باید متهمین را هر چند که تبعه کشور خودشان باشد، به دیوان تحویل دهند. برخی کشورها در قانون اساسی خود، پیش

ارجاع دهند: دولت عضو، دادستان دادگاه، شورای امنیت. شورای امنیت، بدون قید و شرط می تواند پرونده را به دیوان ارجاع دهد. ولی اگر دولت عضو یا دادستان قصد ارجاع پرونده را داشته باشند، باید یک از دو شرط ذیل موجود باشد یا جرم در قلمرو یک دولت عضو رخ داده باشد (نه لزوماً در قلمرو دولت ارجاع دهنده پرونده). یا اینکه جرم توسط یکی از اتباع دولت عضو ارتکاب یافته باشد که در این مورد هم لازم نیست همان دولت متبوع آن تبعه پرونده را ارجاع دهد.

برخی کشورها مثل آمریکا می خواستند بین دو شرط، «و» باشد نه «یا». چون می خواستند هیچ وقت اتباعشان به دیوان خوانده نشوند. آنها می دانستند که هیچ گاه اساسنامه را نخواهند پذیرفت. ولی، حال که «یا» تصویب شده، امکان احضار امریکاییها هم حتی در صورت نیوستن آمریکا فراهم شده است. به همین دلیل چون طبق ماده ۹۸ اساسنامه، اگر معاهدات بین المللی دولت، اجازه استرداد مجرمین را به دیوان ندهد، دیوان حق اجبار دولت را نخواهد داشت آمریکا سعی کرد که با کشورهای مختلف معاهداتی را منعقد کند که دولت های آنها متعهد شوند که اتباع امریکا را تحویل دیوان ندهند. امریکا با حدود ۷۰ کشور این نوع معاهده را منعقد کرده است تا از عدم احضار اتباع خود به ICC مطمئن شود. در مقابل این پیشنهاد، برخی کشورها مثل کره، پیشنهاد می کردند در کنار دو مبنای فوق، «دولت متبوع قربانی» هم اضافه شود، که این پیشنهاد هم به تصویب نرسید.

۲- بررسی تعارضات احتمالی اساسنامه با قانون سیاسی ایران

ایران در آخرین روز مفتوح بودن اساسنامه برای امضاء آن، آترار کرد. ولی همانطور که می دانید، امضا اثر حقوقی قابل توجهی ندارد و باید در مجلس تصویب شود و شورای نگهبان هم آنرا تأیید کند. در این بخش از سخن در صدیم تا تعارضات احتمالی اساسنامه دیوان با قانون اساسی کشورمان را بیان کنیم.

کشورهای دیگر، تعارضات بیشتری را بین قانون اساسی خود و اساسنامه می یابند ولی در قانون اساسی ما، همانطور که خواهیم گفت تعارض قابل ذکری وجود ندارد. بهر حال، کشورهایی که اشکال قانون اساسی داشتند، از چند طریق این اشکال و تعارض را برطرف کردند. برخی (مثل فرانسه) قانون اساسی خود را بالصرحه اصلاح کردند و اصلی کلی را به

تعارضات قانون اساسی ایران با مفاد اساسنامه ی دیوان چندان زیاد نیست.

ماده ۹۸ اساسنامه دیوان که مورد سوءاستفاده آمریکا قرار می گیرد با روح اساسنامه مغایر است .

جنايات عليه بشریت در سطح گسترده و در راستای سیاست یک دولت ارتکاب می یابد

گواه

پذیرفته نشده است ، مجازات حبس ابد در قوانین ما پذیرفته شده است . در قوانین ما به هیأت منصفه توجه چندانی نشده است . عفو رهبری هم با تفسیری که در فوق اشاره شد ، اشکالی ایجاد نمی کند و از طرفی چون صلاحیت دیوان تکمیلی است ، خود ما می توانیم فرد مجرم را محاکمه کنیم . این که سن



مسئولیت در کشور ما سن بلوغ ولی در دیوان ، ۱۸ سال است و مشکلی را ایجاد نمی کند چون سن بلوغ برای مسئولیت کیفری در داخل کشور است . در ایران ، اعمال قوه قضائیه از طریق دستگاه قضائی است (طبق اصل ۶۱ قانون اساسی) که به نظر می رسد این مسئله هم مربوط به داخل کشور است و پیوستن به اساسنامه دیوان مغایر با آن نباشد . منع تسلیم اتباع به بیگانه را نیز ما در قانون اساسی نداریم بلکه در قانون عادی است و لذا اشکالی ایجاد نمی کند . تنها مشکل محتمل ما ، بحث مصونیت است که اصل ۸۱ قانون اساسی در مورد نمایندگان مجلس به رسمیت شناخته شده است و نمایندگان را در مورد نظراتی که در مجلس اظهار نموده یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی داده اند ، دارای مصونیت می شمارد . البته بعید است نماینده ای در مقام ایفای وظیفه نمایندگی ، نسل کشی یا جنایت علیه بشریت انجام دهد ولی این امر در عین حال محتمل است . مثلاً ممکن است نماینده ای در نطق پیش از دستور خود ، بخش هایی از کشور را علیه یک اقلیت قومی ، ملی ، نژادی یا مذهبی بشوراند و دستور قتل آنها را بدهد . در قانون اساسی ما ، به نظر می رسد که این عمل ، مصونیت دارد ولی دیوان ، هیچ مصونیتی را نمی پذیرد . البته شورای نگهبان نسبت به مصونیت نمایندگان نظر مساعدی ندارد و نمایندگان را تنها در صورت عدم ارتکاب جرم مصون می داند . پس در این مورد هم اشکالی به وجود نمی آید . لذا ایرادات قانونی ایران برای پیوستن

به دیوان بسیار کمتر از کشورهای دیگر است و تنها مصلحت است که لزوم پیوستن یا عدم پیوستن به دیوان را تعیین می نماید .
سؤال : آیا مقوله نامه ۱۹۴۸ در مورد کشتار جمعی با اساسنامه ۱۳۳ قابل جمع است ؟
پاسخ : کنوانسیون نسل کشی ۱۹۴۸ پیش بینی کرده که کسانی که متهم به نسل کشی هستند

، در داگاههای داخلی کشورها یا در یک دادگاه کیفری بین المللی محاکمه شوند و ۵۰ سال طول کشید تا آن کنوانسیون عملاً قابلیت اجرا پیدا کند . با تشکیل دادگاه کیفری بین المللی ، در واقع باعث تحکیم آن کنوانسیون شده است و قابل جمع است .
سؤال : لطفاً ایرادات قطعنامه پایانی مراسمی را که چندی پیش در مورد مجروحین شیمیایی برگزار شد را بیان نمایید .
پاسخ : آنچه در روزنامه ها آمده است نشان می داد که یکی از بندهای قطعنامه این بود که افرادی که سلاح شیمیایی در اختیار صدام نهاده اند ، باید در اختیار دادگاه لاهه قرار گیرند . ولی مشخص نیست منظور از دادگاه لاهه چیست . اگر ICJ (دیوان بین المللی دادگستری) است ، باید بدانیم که این دیوان ، مدنی است و دولت علیه دولت با شرایطی که دارد ، می تواند دعوا نماید و این مسئله ، مشمول آن صلاحیت ها نیست . اگر منظور از دادگاه لاهه ICC است ، که همانطور که گفته شد مشکل صلاحیت زمانی دارد و لذا این دعوا در آنجا قابل طرح نیست .
سؤال : مجازات های دیوان در کجا و چگونه اجرا می شود ؟
پاسخ : طبق موافقت نامه مقرر که بین دولت هلند و دیوان منعقد شده ، دولت هلند موظف شده که محل اجرای حکم باشد . ولی اگر دولتی تقاضای اجرای حکم در خاک خود را داد ، دیوان به شرط رعایت حقوق متهم از طرف دولت مذکور ، متهم را در اختیار آن دولت قرار می دهد .

سؤال : آیا قضیه چهار دیپلمات ربوده شده در لبنان ، از طریق دیوان قابل پیگیری است ؟
پاسخ : از لحاظ صلاحیت زمانی مشکل دارد و از طرفی دولت متبوع مجرم (اسرائیل) و دولت محل ارتکاب جرم (لبنان) به عضویت دیوان در نیامده اند .

سؤال : تسلیم یک مسلمان به داگاهی که متولیان آن غیرمسلمان اند و اجرای قوانین غیراسلامی برای یک مسلمان ، با قاعده نفی سبیل در تعارض است .

پاسخ : از آنجا که صلاحیت دیوان تکمیلی است ، می توانیم خودمان مجرم را محاکمه کنیم تا دیوان صلاحیت خود را از دست بدهد . اگر هم مجازات مذکور در اساسنامه را نمی پسندیم و مایلیم مجرم را اعدام نماییم ، می توانیم خودمان محاکمه کرده و مجرم را اعدام کنیم .

سؤال : کیفیت فرجام خواهی در دیوان چگونه است ؟

پاسخ : سیستم تجدید نظر خواهی در دیوان بسیار کامل است و دادستان و محکوم علیه می توانند نسبت به مسائل حکمی و مسائل موضوعی و یا میزان مجازات درخواست تجدید نظر کنند . به علاوه متهم می تواند به هر دلیلی که احساس کند رأی او بی طرفانه نبوده است ، درخواست تجدید نظر نماید . در این موارد شعبه تجدید نظر تشکیل می شود و رسیدگی می نماید . اعاده دادرسی نیز در دیوان پیش بینی شده است . وقتی حکم قطعی شد ، تنها متهم و در صورت فوت او ، خانواده اش و یا حتی دادستان به نمایندگی از متهم ، می تواند در صورتی که معلوم شود اشتباه فاحشی رخ داده است که (شرایط آن در اساسنامه آمده است) درخواست اعاده دادرسی نماید . پس از آن مجدداً محاکمه صورت می گیرد و اگر متهم تبرئه شد ، حتی بابت دورانی که به ناحق زندان بوده است ، غرامت پرداخت می شود .

سؤال : خروج از اساسنامه ، ممکن است یا خیر ؟

پاسخ : با یک اخطار یک ساله می توان از دیوان خارج شد و حتی در موارد استثنایی ، اخطار یکساله هم لازم نیست و می توان بلافاصله خارج شد . ولی در صورت خروج ، تعهدات زمان عضویت ، باقی خواهد بود .

سؤال : آیا ماده ۹۸ اساسنامه ، با اصل صلاحیت دیوان و هدف آن مغایر نیست ؟
پاسخ : در ماده ۹۸ آمده که دیوان نمی تواند دولت را مجبور کند که خلاف تعهدات



یک گروه، تلاشی در جهت از بین بردن آن به عنوان یک گروه، صورت پذیرفته است و سعی شده که گروه شیعیان لبنان دیگر به عنوان یک گروه حضور نداشته باشد و رشد پیدا نکند.

آنچه در اینجا اشکال پیدا می کند، این است که کشور محل ارتکاب جرم (لیبی) یا دولت متبوع مجرم (که آن هم علی الاصول لیبیایی هستند) به اساسنامه نپیوسته است و لذا صلاحیت دیوان دچار تزلزل می شود ولی هرگاه لیبی به اساسنامه پیوست، اگر وضعیت همچنان ادامه یابد، دول عضو دیوان می توانند این پرونده را نزد دیوان مطرح کنند. قابل ذکر است که ایران و لبنان، هیچیک عضو دیوان نیستند.

بین المللی خود عمل نماید. در زمان تهیه اساسنامه، بسیاری به آن اعتراض کردند ولی برای جلب نظر آمریکایی ها و دولت هایی که حاضر نبودند بدون وجود چنین ماده ای به عضویت دیوان درآیند (امریکا در آخرین روزها مفتوح بودن اساسنامه برای امضاء آنرا امضاء کرد ولی وقتی بوش رئیس جمهور شد حتی حاضر نبود امضایشان در آنجا باشد و لذا امضای دولت کلینتون را پس گرفت)، این ماده تصویب شد و راه فراری برای امریکا و دولتها شد تا اتباعشان را از صلاحیت دیوان برهانند. البته در سایت های مختلف برخی از حقوقدانان سیاق ماده ۹۸ را در مورد معاهداتی می دانند که در زمان عضویت آن دولت وجود داشته است و معاهداتی را که بعداً منعقد می شود، مشمول ماده ۹۸ نمی دانند. چون دولتی که ابتدا طبق یک معاهده، تعهداتی را پذیرفته، دیگر نمی تواند طبق معاهده ای دیگر، آنرا زیر پا بگذارد. ولی رویه موجود، خلاف این است و معاهدات دولت قبل و بعد از عضویت در دیوان، پذیرفته شده و دیوان دولت را برخلاف تعهداتش ملزم به تحویل افراد نمی کند. جالب توجه آنکه این ادعا اگر در مورد قانون اساسی یک دولت مطرح، توسط دیوان پذیرفته نمی شود و دیوان می گوید باید قانون اساسی آن دولت اصلاح شود. البته این ماده خلاف روح اساسنامه است ولی به دلیل آنچه که گفته شد، این دو ماده تصویب شد.

سؤال: آیا می توان قضیه امام موسی صدر را از طریق ICC پیگیری کرد؟
پاسخ: با توجه به آنچه گفته شد که ناپدید کردن اجباری اشخاص از جرائم علیه بشریت است و این جرائم باید سازمان یافته یا گسترده باشد، در قضیه امام موسی صدر، باید موارد مشابه دیگری را نیز یافت که مشکل گستردگی حل شود. از لحاظ صلاحیت زمانی، در این قضیه مشکلی نداریم. چرا که اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۹۲، این جرم (ناپدید کردن اجباری اشخاص) را مستمر دانسته است. یعنی این جرم همچنان ادامه دارد.

در مورد این که آیا این جرم، نسل کشی هم هست، بحث هایی وجود دارد. از آنجا که امام موسی صدر و البته به گروه شیعیان لبنان بوده است و فردی عادی نبوده، بلکه نقش رهبری را داشته است و در انسجام بخشیدن به شیعیان به عنوان یک گروه، نقش اساسی داشته است، می توان گفت که با گرفتن رهبر

